

نشست صد و ششم باشگاه قرآنی نور - سوره مبارکه غافر - دعا لحظه لحظه زندگی انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

آمدن ساعت حتمی است!

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾

ساعت می آید، هیچ شکی هم در آن نیست. اما اکثر مردم ایمان نمی آورند.

دعا = عبادت

خدا می گوید شما دعا کنید، من حتما اجابت می کنم.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

با توجه به اینکه (إِنَّ) در ادامه آیه آمده، یعنی کسی که خدا را نمی خواند همان کسی است که از عبادت استکبار می ورزد؛ در نتیجه در منطق الهی دعا مساوی عبادت است، اما ما دعا را امری زیر مجموعه عبادت می دانیم. گمان می کنیم عبادت یک مجموعه گسترده ای است که یکی از کارهایش هم دعا کردن است، پس با این اوصاف دعا را اشتباه متوجه شده ایم.

ما صرفاً مسئلت (درخواست) برای حاجت را دعا می گوئیم. دعا خیلی گسترده تر از اینها است. آیه قرآن هم می گوید: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» (سوره ابراهیم آیه ۳۴) هر چه را مسئلت کنید، ما به شما می دهیم. اما دعا این نیست، دعا مساوی عبادت است؛ زیرا دعا یعنی اینکه شما در زندگی چه کسی را می خوانید؟

الان شما که در این جلسه آمده اید، چه نیازی باعث شده است به این جلسه بیایید؟ می گوئید احساس نیاز داشتیم تا قرآن یاد بگیریم، یا مطلب معرفتی یاد بگیریم و...؛ این نشان می دهد یک نیازی شما را به اینجا آورده است. همین نیاز را می توانستید جای دیگری نیز ببرید؛ عده دیگری هم برای خوب شدن حالشان کارهای متفاوت دیگری انجام می دهند. پس هر آدمی هر کاری انجام می دهد، با توجه به نیازی آن را انجام می دهد و برای آن نیاز، یک چیزی را می خواند و صدا می زند.

بنابراین می توانیم بگوئیم که تک تک لحظات زندگی انسان، چه ظاهراً در آن دستهایش را به حالت دعا بگیرد و چه نگیرد، دعا است. ما در زندگی یا خدا را می خوانیم یا غیر خدا را می خوانیم؛ یا «يَدْعُونَ اللَّهَ» هستیم یا «يَدْعُونَ بغيرِ الله» هستیم.

مثلا ما می خواهیم بخوابیم؛ آیا خواب می تواند دعا باشد؟ بله!

چرا می خواهیم بخوابیم؟ چون خسته ایم؛ این نیاز است.

چه کسی نیاز ما را برطرف می کند؟ خواب برطرف می کند! (يَدْعُونَ بِغَيْرِ اللَّهِ)؛

چه کسی نیاز ما را برطرف می کند؟ خدا برطرف می کند! (يَدْعُونَ اللَّهَ). خدا گفته است برای برطرف کردن نیاز خود چه کاری انجام بده؟ خدا هم گفته است بخواب. فقط تفاوتش این است که خدا برای این خواب آداب گذاشته است.

پس دو نفر می خوابند؛ یکی تصور می کند خواب خستگی اش را برطرف می کند و دیگری معتقد است خدا نیاز خستگی اش را برطرف می کند. اولی غیر خدا را برای نیازش می خواند، پس خوابش دعا نیست. دومی خدا را می خواند، پس خوابش دعا است. کسانی که قبل از خواب ادعیه می خوانند، تمرین به یاد خدا افتادن را با این کار انجام می دهند.

منطق دعا چیست؟

چرا ما اینقدر دعا داریم؟ دعای نگاه کردن به آینه، دعای شانه زدن مو، دعای بستن بند کفش، دعای خارج شدن از خانه و...؛ به خاطر اینکه منطق دعا این است که من لحظه به لحظه برای نیازهایم خدا را می خوانم، خدا هم می پذیرد.

غذا می خورد زیرا احساس می کند غذا نیازش را برطرف می کند، یا اینکه غذا می خورد چون خدا گفته است برای برطرف شدن نیاز گرسنگی غذا بخورید؟ یعنی اگر خدا گفته بود برای برطرف شدن گرسنگی راه بروید، من راه می رفتم!

دین، عین عقلانیت است؛ ولی فرق می کند کارهایمان را با امضای خدا انجام دهیم یا بدون امضای خدا انجام دهیم. برای همین دعاهاى مختلف را می خوانیم تا یادمان باشد همه کارهایمان دعا باشند؛ اینگونه غذا خوردن، مو شانه کردن، بند کفش بستن و ... هم عبادت محسوب می شوند. دین برای این آمده که حتی پست ترین کارهای انسان هم در دنیا عبادت باشد، به این دلیل است که برای پست ترین کارهای انسان هم دعا قرار داده است. نه اینکه دعا قرار داده که ما فقط متن عربی بخوانیم، بلکه برای یادآوری قرار داده است. اگر تشنه هستیم، حواسمان باشد «هُوَ يَسْقِينِي»؛ اوست که تشنگی را برطرف می کند. خدا برای برطرف کردن این تشنگی، آدابی قرار داده است؛ مثلا اگر شب است، نشسته آب بخوریم؛ اگر روز است، جرعه جرعه آب بخوریم.

هرکسی هرکاری را از روی عبادت انجام بدهد، نشان می‌دهد که در حال خواندن خدا است. هرکسی هم در هرکاری خدا را می‌خواند، یعنی در حال عبادت خدا است و هرکسی در هرکاری خدا را عبادت نمی‌کند، پس غیر خدا را می‌خواند. هرکسی هم در هر کاری غیر خدا را می‌خواند، یعنی خدا را عبادت نمی‌کند. پس **دعا یعنی لحظه به لحظه خدا را بخوانیم.**

مثلا می‌خواهیم صدایمان با شدت بیشتری به مخاطب برسد؛ این لپ تاپ نیست که به صدای ما شدت می‌دهد، بلکه خدا است که به کارها شدت می‌دهد. خدا می‌گوید ابتدا یک میکروفون و ابزار خوب بگذارید و البته سخن عاقلانه بگویید، اگر می‌گویید، تا می‌توانید کلام من را بگویید، سعی کنید به چیزی که می‌گویید عامل باشید و... همین کار می‌شود عبادت و دعا، همین استفاده از بلندگو، برایمان عبادت می‌شود. در این صورت هنگامی که با بلندگو حرف می‌زنیم، انگار قلبمان می‌گوید یا شدید، یا شدید، یا شدید و...

اکنون جریان آیه ۴۹ مشخص می‌شود، ملائکه به کافران می‌گویند مگر پیامبران نیامده بودند؟ پاسخ می‌دهند چرا. سپس ملائکه می‌گویند پس بروید دعا کنید، اگر پیامبران آمده بودند، باید بتوانید دعا کنید. اصلا پیامبران آمده‌اند به شما دعا کردن را یاد بدهند. پس (إِنَّ الَّذِينَ) در این آیه جمله جواب است، یعنی حالت جمله قبلی را تحلیل می‌کند.

علی‌القاعده باید می‌گفت (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ...) یعنی اگر کسی من را نخواند، اینگونه می‌شود. به جای لا يَدْعُونَ گفته است يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي، پس نشان می‌دهد يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي با لا يَدْعُونَ مساوی است. مرا نخوانند یعنی استکبار از عبادت ورزیده‌اند، به این جمله، جواب می‌گویند.

لحظه به لحظه با فضل خدا

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾

می‌گوید مگر در شب‌ها آرامش بدست نمی‌آوردید؟ مگر در روز فعالیت کسب نمی‌کردید؟ غیر از این است که إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ؟ شما که لحظه به لحظه با فضل خدا زندگی می‌کنید. اصلا نیاز نیست در موضوعی به دنبال خدا بگردید. شب برای خدا آرامش بخش است، روز برای خدا سرشار از شور و نشاط است.

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: چه فایده که متاسفانه اکثر مردم شکر او را به جا نمی‌آورند.

کجا به دنبال خدا بگردیم؟

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنِّي تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾

خدای شما آن است که با او لحظه به لحظه زندگی می‌کنید؛ یعنی خدا را در سکونت شب‌ها و روشنایی روز پیدا کنید و دنبال خدا در اتفاق خارق عادت نباشید.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: کسی به جز او نیست.

فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾: کجا می‌روید؟

ندیدن خدا از کجا شروع می‌شود؟

كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾

ندیدن خدا از بی‌توجهی در آیات شروع می‌شود که افراد جای دیگر می‌روند و خدا را در صحنه‌ها و پیش آمدهای زندگی نمی‌بینند.

چه کسی نیاز ما را برطرف می‌کند؟

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ وَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

نگاه کن که زمین قرار دارد، نگاه کن که آسمان چگونه بلند است، ببین تو را چگونه زیبا آفریده‌ایم، ببین چقدر چیزهای پاک اطراف تو هست؛ در این صحنه‌ها دنبال رب خود بگردید. چقدر رب عالمیان با برکت است.

منطق دیدن زیبایی در زندگی

هُوَ الْحَيُّ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست که زنده است و هیچ کس به جز او نیست، پس در تمام صحنه‌های زندگی (له‌الدین) فقط (مخلصین) او را بخوانید (فادعوه).

انسان‌های کافر هم دنبال خدا می‌گردند اما نمی‌دانند. برای چه بمب می‌زند؟ می‌خواهد به دنیا ثابت کند من قدرت دارم. منشأ قدرت خدا است، اما خودش نمی‌داند. چیزی که به دنبالش می‌گردد، آخرش خدا است. عجب آنکه خدا را می‌خواهد ولی غیر خدا را می‌خواند؛ به همین دلیل در صحنه قیامت حیرت می‌کند. در آنجا می‌بیند هرچه که خوانده بود، غیر خدا بود و آنجا فقط خدا است. این کافر بلد نبوده است که خدا را بخواند،

فقط بلد بوده این‌ها را بخواند؛ لذا هیچ کدام از نیازهایش پاسخ داده نمی‌شود. آنجا که یاد می‌گیرد خدا را بخواند هم دیگر نمی‌تواند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: انسان اگر این را یاد بگیرد، در عالم جز زیبایی چیزی نمی‌بیند. کسی که منطق زندگی‌اش دعا باشد، در زندگی به جز زیبایی چیزی نمی‌بیند. هر مشکلی هم در زندگی باشد، باید بتوانیم خدا را بخوانیم.

سوال: ادعوه با سَبَّحُوه چه تفاوتی دارد؟

پاسخ: «سَبَّحُوه» یعنی خدا را از هر عیب و نقصی بری بدانیم؛ خدا محدود نیست، کینه و حسادت ندارد و... . «ادعوه» یعنی او را برای نیازت مطالبه کن. قطعاً کسی دعای واقعی می‌کند که تسبیح کرده باشد؛ چون اگر من اعتقاد داشته باشم خدا نقص دارد، خدا را نمی‌خوانم یا حداقل خدا را خالصانه نمی‌خوانم. پس لازمه دعا قطعاً تسبیح است.

ذکر پر خاصیت

خواص بسیار زیادی برای ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» در روایات گفته‌اند. لُبّ حرفش این است که شما در زندگی هر کاری بخواهید انجام دهید، برای انجام آن کار قوتی لازم دارید و یک توانِ تغییر (حول) برای اینکه آن نیاز را بدست آورید؛ مثلاً زمانی که من تشنه می‌شوم، اینکه برای خود آب بیاورم قوه است و اینکه آب را می‌خورم تا تشنگی‌ام برطرف شود حَوْل است. هر اتفاقی در این عالم با قوه و حَوْل است.

نکته عجیب این ذکر این است: هم قوه و هم حَوْل برای خدا است. با توجه به این عبارت، زحمتی که ما برای تحقق هدفی که در نظر داریم می‌کشیم، هیچ تاثیری ندارد.

در عالم فعل (تحقق) و امر فقط برای خداست؛ یعنی آب سیراب نمی‌کند، اراده خدا سیراب می‌کند؛ چون آب یک چیز است و سیراب شدن چیز دیگر است. هر بار که آب می‌خوریم، یک دستور برای سیراب شدن از بالا می‌آید. برای همین کافی است خدا این دستور را صادر نکند؛ آن وقت تمام آب‌های دنیا را هم بخوریم، سیراب نمی‌شویم.

چنانکه آتش نمی‌سوزاند؛ آتش هر موقع که می‌آید، یک دستور از بالا می‌آید تا سوخته شود. اگر یک بار دستور از بالا نیاید، کسی را در آتش هم بیاندازید، نمی‌سوزاند (داستان حضرت ابراهیم). اصلاً اثر برای شیء نیست. هر بار که اثری اتفاق می‌افتد، از بالا دستور کن فیکون صادر می‌شود. رابطه طولی است، خطی نیست؛

چون خدا دائماً این دستور را می‌دهد، امر بر ما مشتبه می‌شود که شیء و اثرش با هم رابطه دارند. برای همین گاهی هم خدا دستور صادر نمی‌کند و انسان در آن لحظه متعجب می‌شود.

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (سوره مبارکه انبیا آیه ۶۹)؛ [پس او را در آتش افکندند] گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش!

آتش است ولی نمی‌سوزاند؛ نه به خاطر اینکه فکر کنید استثناء شده است، بلکه همه دفعات قبلی هم برای سوختن دستور از بالا صادر می‌شد. شیء و اثر در عالم دوتا هستند. در سوره رعد داریم که هر شیئی برای خدا سجده می‌کند، سایه آن هم سجده می‌کند؛ در صورتی که نباید سایه را می‌گفت، زیرا که سایه تابع شیء است و قطعاً با سجده شیء آن هم سجده می‌کند. می‌گوید شیء یک سجده می‌کند، ضلال (سایه) یک سجده دیگر می‌کند؛ یعنی همین که سایه به دنبال شیء حرکت می‌کند، به خاطر وجود امر است و اگر امر نبود، این اتفاق هم رخ نمی‌داد.

ما چون در عالم ماده هستیم و در عالم ماده با تجربه این‌ها را بدست می‌آوریم، رابطه‌ها را اینگونه می‌فهمیم که آب سیراب می‌کند، آتش می‌سوزاند و... همه را خطی و عرضی دیده‌ایم، در صورتی که هیچ کدام عرضی نیست، برای تک‌تکشان امر «کن فیکون» نازل می‌شود. در نتیجه عمل ما هیچ ارتباطی به نیازی که می‌خواهیم برطرف کنیم ندارد.

اثر شیء، تعریف ذاتی شیء را از بین نمی‌برد؛ چون شیء یک صورت دارد و با صورتش شیء می‌شود، اثرش را می‌توان به آن داد یا نداد. در آیه هم نگفت که ابراهیم نسوز؛ گفت: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا»، ای آتش تو برد و سلام باش!

ادب عبودیت

پس من برای چه عملی را انجام می‌دهم؟ چون خدا گفته این فعل را انجام بده. من از ادب عبودیت خود این کار را می‌کنم؛ وگرنه اگر عبد نبودم، انجام نمی‌دادم. اتفاقاً برخی از افراد فلسفه توحید را فهمیده‌اند ولی ادب توحید را متوجه نشده‌اند و نفی سبب کرده‌اند؛ مثل اینکه وقتی مریض می‌شوند بگویند ما به پزشک مراجعه نمی‌کنیم، خدا خودش شفا می‌دهد؛ این کار اشتباه است. گویی فراموش کرده‌اند که توحید ادب عبودیت دارد. توحید می‌گوید وقتی مریض شدم، نگویم خدا شفا می‌دهد؛ به خدا بگویم که تو بگو برای شفا چه کنم؟ خدا مثلاً گفته است برای شفا به اهل ذکر یا صاحب ذکر آن موضوع مراجعه کن.

ما متأسفانه برای خدا، خدایی می‌کنیم و این دیگر ادب عبودیت نیست. از طرفی می‌گویید چه فایده دارد که من، هم بدانم اثر نمی‌گذارد و هم انجام بدهم؟ همه رشد و تعالی انسان این است: کارهایی را انجام بدهد

که می‌داند اثرش برای خداست. همه لطف وجودی ما این بود که هم درگیر اسباب باشیم و هم جز خدا به سببی قائل نباشیم. جایی که اسباب را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم فقط خدا، اشعری مسلکی است و آن جایی که می‌گوییم خدا صرفاً در نظام اسباب کار می‌کند (اگر من آب خوردم باید سیر بشوم و اگر نشوم نظام الهی بهم ریخته است)، معتزله می‌شود. پس ما باید از سبب استفاده کنیم و بدانیم سبب هیچ اثری نمی‌گذارد. پس چرا استفاده می‌کنیم؟ چون خدا گفته است.

فی‌المثل من دکتر رفته‌ام و می‌خواهم دارو بخورم، شفا یابم؛ مطمئناً هر کاری بکنم مستقیماً ربطی به شفا ندارد، چون شفا را خدا صادر می‌کند. چه بسا کاری بکنید، شفا نیابید و چه بسا کاری نکنید، شفا بیاید. می‌گوییم: خدا؛ من مریض شده‌ام، شما می‌فرمایید چه کنم؟ خدا هم می‌فرماید: به دکتر مراجعه کن، داروهایت را هم بخور و دعای شفای مریض را هم بخوان. این کارها را انجام می‌دهم و مطمئنم این کارها نیستند که شفا می‌آورند، اراده خداست که شفا می‌آورد. من چون بنده او هستم، به حرفش گوش می‌دهم.

در نتیجه اگر چنین کاری کنیم، دو اتفاق مهم در زندگی‌هایمان می‌افتد:

۱- اگر به هر دلیل نتوانستیم اسباب را فراهم کنیم، نا امید نمی‌شویم، چون شفا هیچ ربطی به این‌ها نداشت؛ چه بسا خدا شفا را بدون دکتر هم بیاورد. من چون وظیفه خود را انجام دادم، اراده خدا می‌تواند شفا را بیاورد. پس اگر اسباب نبودند، یک ذره در دلم طوفان ایجاد نمی‌کند.

۲- از آن طرف اگر همه اسباب را فراهم کردم، نمی‌گویم حتماً شفا می‌آید؛ چون طبق اراده خدا ممکن است شفا نیاید. ثانیاً اگر من وظیفه خود را عمل کرده باشم و شفا نیاید، مطمئنم اراده خدا برای زندگی من شفا نبوده است؛ استرس نمی‌گیرم و ناراحت هم نمی‌شوم. شاید برای زندگی من مصلحت عدم شفا بوده است؛ اینجا «أدعونی أستجب» محقق شده است. چون من می‌خواستم خدا را بخوانم که خواندم؛ حالا مسئله من را نداده است، اشکالی ندارد.

این مسئله و حاجت حرف سوره زخرف است که می‌گوید: «اگر ذره‌ای حاجات دنیایی‌تان مهم بود و من از اینکه شما عقلتان به چشمتان باشد نمی‌ترسیدم، دنیا را به پای کافران می‌ریختم». خدا ایستاده که ما را قوی کند و دقیقاً ما را از نقطه ضعفمان آزمایش می‌کند. دین آمده به ما محدوده وظایفمان را بگوید.

انجام وظایف به اندازه وسعمان

الان سوال من و شما این می‌شود که تا کجا کار، دینی است و تا کجا خدا از من خواسته است؟ مهم این است که همه‌مان حواسمان باشد به دستور خدا عمل کنیم.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ وسع من و شما متفاوت است. اگر شما اندازه وسعتان به وظایف عمل کنید و من هم عمل کنم، خیال هر دو یمن راحت می‌شود. مبنا اندازه وسع، فهم و عملمان است.

حالا ما به وسعتان عمل می‌کنیم ولی شکست می‌خوریم؛ بعد متوجه می‌شویم اشتباه رفته‌ایم. برای مثال فردی را به اندازه وسعتان درمان می‌کنیم ولی آن فرد می‌میرد. بعد متوجه می‌شویم اگر فلان کار را انجام می‌دادیم، نمی‌مرد. پاسخش این است: زمانی که این کار را انجام ندادیم آیا می‌دانستیم که باید انجام دهیم؟ پاسخ می‌دهید خیر. پس خیالتان راحت باشد چون در آن لحظه به اندازه وسعتان عمل کرده‌ایم و خدا اراده کرده آن اتفاق اینگونه تمام شود. اشتباه می‌کنید که اینقدر خود را همز و لمز و سرزنش می‌کنید. خدا نظام عالم را اینگونه چیده است؛ شما به وسعتان عمل کنید، نتیجه را او رقم می‌زند.

وقتی که چیزی برای شما قابل تشخیص نیست، یعنی در وسعتان نیست. وسع شامل دانستن و توانستن است. مثلا می‌دانم سر کودک نباید فریاد بزنم، اما ناچارا فریاد می‌زنم. فرمولش این است که از خدا بپرسیم چگونه می‌شود سر کودک فریاد نزد؟ خدا پاسخ می‌دهد فی‌المثل در طول روز معنویت خود را افزایش بده، هنگام عصبانیت وضو بگیر و... . پس به هر آنچه که خدا برای کنترل غضب گفته عمل کنید و بعد بگویید خدایا به اندازه وسعتان برای کنترل غضب تلاش می‌کنم. ولی اگر جایی نتوانستم کنترل کنم و از دستم خارج شد این می‌شود همان چیزی که خدا گفته آن را برایتان می‌پوشانم. شما باید وسعتان را برای کنترل غضب انجام بدهید که پیش خدا بتوانید بگویید انجام داده‌اید. ما معمولا این قسمت را انجام نمی‌دهیم و بعد هم کارها انجام نمی‌شوند و در نهایت دائما با عذاب وجدان زندگی می‌کنیم.

جبران گذشته

گاهی به این نقطه می‌رسیم که می‌دانیم در گذشته خطاهای بسیار جبران نشده‌ای داریم، به خدا می‌گوییم که از همین لحظه قصد اصلاح داریم، حال باید چه کنیم؟ خدا هم می‌گوید یک توبه و نوشتن ظلم‌های گذشته و شروع به جبران کردن همه شان و... . ادا کردن این کار چقدر طول می‌کشد؟ فی‌المثل یک ماه؛ پس تا یک ماه آینده باید ظلم‌های نوشته شده را جبران و استغفار کنیم. از این لحظه هر اتفاقی بر ایمان بیفتد، گذشته خود را مقصر نمی‌دانیم، بلکه اراده خدا اینگونه خواسته است.

زندگی بهشتی

وسع ما فقط عمل است و حالمان هم با تکرار عمل کنترل می‌شود. ما جز سعی چیزی در این عالم نداریم؛ حالمان را هم بخواهیم تغییر دهیم، دستور عملی دارد. آنقدر با خدا می‌شود با وسعت حال زندگی کرد. خدا یکسری قوانین دارد؛ مثلا قانون کرده اگر آقای فلانی این کار را انجام داد، رزقش کم شود و اگر انجام نداد،

رزقش زیاد شود؛ من اختیار دارم بین این قوانین برای خود انتخاب کنم. اختیار من هم در چارچوب احتمالاتی است که او وضع کرده و خارج از این چارچوب نمی‌توان اختیار کرد.

پس هر اتفاق خوب و بدی رخ دهد، زندگی خوش است و زندگی سخت هم نمی‌گذرد؛ با اینکه شاید از بیرون تصور کنند خیلی سختی می‌کشیم. بعد می‌گویند این فرد بی تفاوت نمی‌شود؟ خیر! در موضوعات دنیوی برایش تفاوتی ندارد، اما خدا به او گفته کتاب مرا در عالم گسترش بده؛ پس چون می‌خواهد به دستور خدا عمل کند، اینگونه عمل می‌کند و چون خدا گفته در هر موقعیتی بهترین عمل را انتخاب کن، روی انتخاب خود تمرکز می‌کند. برای مثال تمام تلاش خود را می‌کند به وظیفه خود در قبال خدا عمل کند و ذره‌ای در دلش نگران نیست که چه کسی رأی بیاورد، چون اراده خدا است. این فرد هم از طرفی دائماً در تلاش است و هم هیچ اتفاقی نمی‌تواند او را متلاطم کند. به او می‌گویند با اینهمه تلاش چرا اینقدر آرام هستی؟ می‌گوید تلاش می‌کنم چون خدا دستور داده و آرام هستم چون اراده خدا در نهایت محقق می‌شود.

زندگی اینگونه خیلی حال خوشی است، زیرا انسان دائماً در حال اجرای دستور خداست. «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ این افراد نه نگران آینده هستند و نه حرص گذشته را می‌خورند. چرا؟ چون در لحظه به وظیفه خود عمل می‌کنند و در نتیجه می‌گویند خدا رقم می‌زند؛ هرچه هم شد بهترین گزینه ممکن است.

طعم زندگی در لحظه

مکرراً اهل بیت در روایات توصیه کرده‌اند که صد مرتبه در روز ذکر «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را بگوییم؛ این یک توصیه عمومی است. این ذکر را فارق از گذشته و آینده بگوییم تا مزه آن را بفهمیم. ما معمولاً مزه خیلی چیزها را متوجه نمی‌شویم؛ چون در همان لحظه یا حرص گذشته را خورده‌ایم یا غصه آینده را خورده‌ایم. لذا طعم زندگی در لحظه را نمی‌چشیم. در این مدل زندگی اگر اتفاقی هم افتاد، من متوجه می‌شوم باید چیزی را یاد بگیرم. خدا گاهی یاد گرفتن را بوسیله تعلیم و گاهی بوسیله اتفاقات بر ایمان رقم می‌زند.

ما می‌رویم معراج السعادة می‌خوانیم، متوجه می‌شویم سرطان داریم. با خود می‌گوییم چرا خدا مرا به سمت معراج خواندن سوق داد؟ برای آنکه متوجه سرطان خود شویم. چرا به من فهماند که من سرطان دارم؟ چون قصد خوب کردن من را داشته و گرنه در سرطان می‌مردم. پس خدا در سرطان مردن را بر من نپسندیده است. این ادبیاتِ مناجاتِ شعبانیه است. خدایا اینکه به من نشان دادی من نقص دارم، قصد مفتضح کردن من را که نداشتی؛ بلکه قصد هدایت من را داشته‌ای.

الان متوجه شده‌ام ده هزار نقص در من وجود دارد، از همین اولین نقص شروع کنیم حتی اگر فرصت‌مان برای زندگی کم باشد؛ چون من تلاش خود را کرده‌ام، او نتیجه را محقق می‌کند. خدا برای آخرین روز زندگی انسان

هم برنامه دارد و محدود به اسباب نیست. خدایی که نتواند خطاهای گذشته ما را بر ایمان جبران کند یا نتواند حتی در یک روز زندگی مان را بازگرداند، خدا نیست.

این مدلی که ما زندگی می‌کنیم، مدل مؤمنان نیست. مؤمنان خوش زندگی می‌کنند؛ آنقدر خوش که وقتی وارد بهشت می‌شوند، می‌گویند: «وَأَتُوْهُنَّ بِهِيَ مُتَّشَابِهَاتٍ»، چقدر شبیه دنیای مان است. من انسانی ندیدم اینگونه زندگی کند و در معاش خود گیر کند.

ان شاء الله خدا یک توحید عاقلانه، عاشقانه و با فهم و شعور به ما بدهد که هرگونه خوف و حزن را از ما بگیرد و بعد هم این توحیدمان را برای جامعه مان مفید کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم